

چیز دیگر. آئین، فرقه، مذهب، کالت یعنی همین و برای آن کس که شیفته نیست همه چیز این قداست و تعلق بی‌معنا است. فدریکو فلینی بی‌پرده می‌پرسید که چگونه می‌شود از حرکات مردان خشن که در پی یک توپ می‌دوند لذت برد و امبرتو اکو که خود چنانکه آمد. حضور همین تعلق و قداست و پرستش، حضور همین عشق را در قلمرو سینما و «چیز»‌ها پذیرفته است، به زمین فوتبال که می‌رسد نشانه‌ها برای او بی‌معنایند... آشکار است آنان که نمی‌توانند معانی نهفته در تالار اسرار معبد فوتبال را دریابند، همچون کسی که عشق دیوانه‌وار مقدس به یک فیلم خاص سینمایی (کالت مووی) برایش نا آشنا و دیرپاب و بیگانه است، همه چیز را مهمل و مضحک و حقیر می‌پندارند و فوتبال را نشانه شوم خشونت، هیچ‌انگاری و معنا باختگی زمانه می‌دانند. به نزد آنها، برجستگی و تجلی فوتبال نشانه رنگ باختن ارزش‌های اصیل و رواج ارزش‌هایی جعلی و کذایی است؛ همان خطری که ارنست یونگر همواره نسبت به آن هشدار می‌داد. کینه توز‌ها و بی‌تفاوتان به فوتبال، فوتبالیست‌ها را آدمک‌هایی بجا می‌آورند که به‌گونه‌ای بی‌معنا در زمین می‌دوند و حامل ارزش‌هایی بی‌معنا و دروغین‌اند. فوتبال برای آنان شبیه‌ترین پدیده مدرن به سیمای راستین زندگی مدرن، در قلب آشوب‌ناک دنیایی که معنایش را از کف داده است نیست، بلکه آنها فوتبال را مولود ناسازی‌ها و تضادهای جامعه، حیات و اندیشه مدرن می‌دانند.

گرچه راه این اندیشه‌ها دست‌کم درباره فهم شیفتگی آدم‌ها به فوتبال بی‌تردید رو به ظلمت دارد اما من هرگز مخالفتی با طرح انگاره‌های بدبینانه آنان نخواهم داشت. فقط به خود اجازه می‌دهم که حکم کنم هر بازی فوتبال، حتی کسالت‌بارترین و ملال‌آورترینش، بی‌هیچ استثنایی رازی با خود دارد، گوشه‌هایی از زندگی را بازمی‌تاباند؛ گوشه‌هایی که هرگز ندیده‌ایم یا عادت کرده‌ایم که نبینیم. و بعد... به اعتبار همین حکم بیرسیم که اما فیلم‌های سینمایی چه؟... آیا هر اثر سینمایی هرچه که باشد، صرف‌انکا به جادوی تصویر و اعجاز قاب، آبستن رازی هست؟ پاسخ دشوار است، خیلی دشوار... آموخته‌ایم که فیلم کالت نه فقط اثری فاخر که می‌تواند فیلم بدی هم باشد که شیفتگانی دارد بی‌خویش. اساس بر شیفتگی است و بر عشق. و فوتبال یعنی همین: یعنی کالت؛ یعنی مذهب، فرقه، آئین؛ یعنی چیزی مقدس؛ موومان‌های عشق.

روایت گوشه‌های پیدا و پنهان زندگی «واقعی» شیفته است و صحت تقارن آن با این «واقعیت» دست کم برای خود شیفته از اعتباری خلل‌ناپذیر نشأت می‌گیرد. کالت یک کائنات، یک منظومه است. وقتی با کالت روبه‌رو می‌شویم در چشم‌انداز دیرآشنای آن محو می‌شویم و ناباورانه نگاهش می‌کنیم که چگونه راوی راستین زندگی ما یا دست‌کم آینه‌دار بخشی از آن است. کالت چنان‌که یک تکه کوچک از آینه‌ای شکسته بدون تردید خواهد توانست خصلت آئینگی آن آینه بزرگ پیش از شکستن را بازتاب دهد، زندگی شیفته را بازمی‌تاباند. کالت بدین اعتبار یعنی همان فرقه و فوتبال فرقه‌ای است که زائرش را رستگار می‌کند. او را بارها تا قعر دوزخ برده است و به عرش بهشت بازمی‌گرداند، به زندگی و می‌آموزاند که زندگی را حالا هر بلایی که بر سر ما و عزیزان مان بیاورد. باید با علو طبع و با آغوش باز پذیرفت. آندرس اسکوبار یا مارک ویوین فویا روی فیلیپه هم آئین ما فوتبالی‌ها، با مرگ خود، اکسیر زندگی را باقی گذاشتند و این امکان را به ما بخشیدند که به زندگی از روزنه تازه‌ای بنگریم. مرگ را باید کنار زد، به هر قیمتی و با هر تاوانی، حتی با خود مرگ، به سودای ادامه؛ مثل تیتو ویلانوا توی آن ۲۰ هفته ابتدایی همین فصل لالیگا. فوتبال، معجزه یا هرچه که هست، دشوارترین اندیشمند عصر ما را به خود شیفته کرده و او را گریانده است: مارتین هایدگر، در روز ۱۷ ژوئن سال ۱۹۷۰، در جام جهانی مکزیک و در تلخی اندوهناک شکست تیم ملی آلمان غربی در برابر ایتالیا، همپای فوتبالیست محبوبش، فرانتس بکن باوئر، به سختی و به تلخی گریسته است. این فوتبال مقدس، اشک مارتین هایدگر را هم درآورده است. باری، این فوتبال بی‌شک خیلی چیزها را تجربه‌پذیر کرده است. مثل سینما است و حتی از سینما به معنای زندگی نزدیک‌تر و می‌تواند همچون سینما معیاری باشد برای سنجش و ارتقای ادراک ناب انسانی؛ می‌تواند از قواعد بنیادی خویش سرپیچی کند و جهانی تازه بیافریند؛ می‌تواند مارادونا بیافریند و می‌تواند با هبه کردن «دست خداوند» انتقام شکست مالویناس را از انگلیسی‌ها بستاند و مرهم دل شکسته مادران غمگین آرژانتین باشد و می‌تواند کلیسا بسازد؛ کلیسای مارادونای قدیس. در آینه فوتبال می‌توان تصویرهای زندگی را دید و بر شناخت و بجا آورد و تا آنسوی این آینه به جست‌وجوی معنا رفت و بازگشت و خبری آورد. چنانچه همین‌ها در آینه یک فیلم کالت ممکن است. اساس، شیفتگی است و نه هیچ

حماسی، زیباشناسی، موفقیت‌های جسمانی، رضایت‌های فکری، نمایش‌های تعالی‌بخش و حس عمیق تعلق شده است. همچنین نوعی همبستگی انسانی پدید آورده است.» باری، آن «چیز»ی که کالت است خود فوتبال است. خود فوتبال است که در میان پدیده‌هایی که محصول مدرنیسم هستند یا از سوی مدرنیسم به نام مدرنیسم مصادره شده‌اند، برای بسیاری از این‌ا بشر به یک پدیده کالت بدل شده است؛ یک چیز پرستیدنی و ستودنی و زیارت شدنی: یک فرقه با هوادارانی بی‌شمار، که افزونی آنان هم کالت‌بودگی فوتبال

ضروری است در هر بحثی از نسبت میان سینما و فوتبال به این تقابل دقت کنیم: واقعیتی که سینما می‌سازد، واقعیتی سینمایی در برابر واقعیت روزمره فوتبال. از راه دقت به تقابل میان واقعیت سینمایی و واقعیت روزمره و کشف نسبت میان آنها است که می‌توانیم تفاوت دیگر مواجِه (یا زیارت) مان از یک فیلم (و به تبع از یک فیلم کالت) را با مواجِه (یا زیارت) مان از یک بازی فوتبال دریابیم و به ادراک آوریم. در حالی که واقعیت سینمایی (به همراه وجود دانایی و خیال درون آن) زنده می‌ماند و حاضر است، یک بازی فوتبال واقعیتی است که از دست می‌رود و غایب می‌شود.

را تباه نمی‌کند، چنانکه کالت‌بودگی «کازابلانکا» تباه ناشدنی است. فوتبال با خلق فضایی که در آن، مردم با اوج احساسات و غایت شورمندی هویت مشترکی را تجربه می‌کنند، به تشدید نوعی همبستگی و وحدت آئینی میان هواداران می‌انجامد. آن کس که برای تماشای یک مسابقه فوتبال به ورزشگاه می‌رود توگویی زائر سر سپرده یک آئین است که به زیارت معبد مقدسش آمده است و... چنین است مواجِه یک شیفته با فیلم کالت. هر دوی این شیفتگان به گاه زیارت همان احساساتی را بروز می‌دهند که در آئین‌ها و فرقه‌های دینی مرسوم است. همین تشابه انکارناپذیر نسبت میان فیلم کالت و فوتبال و پرستندگان آنها با نسبت میان آئین‌ها و معابد و زائران، پرده از درک کالت‌بودگی یک فیلم و در بحث خاص ما پرده از درک کالت‌بودگی خود فوتبال برمی‌دارد. کالت

است که از «لوازم تبدیل شدن به کالت» سخن گفته است. در مقاله مشهور «کازابلانکا: کالت‌مووی و کولاًژ متن‌ها» اِکو نوشت: «ضرورت‌های تبدیل یک کتاب به فیلم یا چیز کالت چیست؟ آشکار است که مخاطبان باید شیفته اثر باشند اما این شرط کافی نیست. اثر باید جهانی کامل و خود بسنده ارزانی دارد تا هوادارنش بتوانند شخصیت‌ها و رویدادها را همچون جنبه‌هایی از جهان شخصی و فرقه‌ای خویش یاد بیاورند و نقل کنند، جهانی که گرداگردش می‌توان معماها و بازی‌هایی طرح کرد تا افراد هوشمند هر فرقه و گروه بدان‌ها سرگرم شوند و از این راه مهارت‌شان را بیازمایند. این نوع فیلم باید نه یک ایده بنیادین، بلکه تعداد بی‌شماری از آنها را در خود داشته باشد و نباید در زمینه ساخت و آرایش هنری بیانگر نگرش منسجم و روشنی باشد. باید به پشتوانه از هم گسیختگی باشکوه خود به حیاتش ادامه دهد و باقی بماند.» باید پرسید سوای فیلم کالت کدام پدیده مدرن به اندازه خود فوتبال در کلیت و شکل کلی آن، در این تعاریف جای تواند گرفت؟ فوتبال آمیزه‌ای غریب و توأمان است از آشوب و نظم و گریزان از یک فیلمنامه روشن یا آرایشی منسجم، که گوهرش با هر آرایش مطلق واحدی در تضاد است. به گفته شارل تسون، سردبیر وقت کایه‌دو سینما و از هواداران جدی فوتبال «هنگامی یک مسابقه (به راستی) مسابقه است که فیلمنامه از پیش تعیین شده‌اش در اجرا با شکست رو به رو شود.» از سویی رهگیری نسبت میان پدیده‌ای همچون فوتبال و تبار قدسی و آئینی مفهومی همچون کالت، البته چندان سخت نخواهد بود اگر کلام پدر «ملوین خیمنس» کشیش روحانی سن‌خوزه و رهبر کلیسای پروتستان کاستاریکا را جدی بگیریم که «امروزه فوتبال نه تنها کیش و آئین، بلکه به مهم‌ترین مذهب آمریکای لاتین شده بدل شده است.» پیوند این نکته‌ها که در گشایش مفهوم کالت به آنها اشاره شد با قلمرو فوتبال، از راه دقت به اشارات تری ایگلتون در «معنای زندگی» حتی آسان‌تر به فهم خواهد آمد: «امروزه چیزی که به زندگی گروه‌کثیری از مردم، بخصوص مردان معنا می‌دهد فوتبال است. امروزه ورزش بخصوص فوتبال جایگزین همه آرمان‌های اصیل شده است. ایمان دینی، حاکمیت ملی، شرافت شخصی و هویت قومی که مردم طی قرن‌ها آماده بودند جان خود را برای‌شان فدا کنند. فوتبال در برگیرنده وفاداری و رقابت‌های قبیله‌ای، آئین‌های نمادین، افسانه‌های حیرت‌انگیز، قهرمانان شمایی، نبردهای